بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 28/02/94

جلسه 1171

بحث در مواردی بود که جاهل مقصر با اینکه عملش مطابق با واقع نبود و لکن حکم به اجزاء آن شده وبد و در عین حال مشهور گفتند مستحق عقاب هم هست بر مخالفت واقع.

آقای خوئی فرمود جمع بین حکم به اجزاء و استحقاق عقاب وجهی ندارد، چون مثلا کسی که در سفر در حال جهل به وجوب قصر نماز تمام بخواند اگر مجزی است معنایش این است که مکلف است به جامع بین قصر و تمام، و در این صورت وجهی ندارد که مستحق عقاب بشود، بعد از این نظر برگشتند چون دیدند لازمه قول به وجوب جامع بین قصر و تمام در حق جاهل به وجوب قصر این است که اگر فوت بشود از این شخص اصل نماز باید طبق قانون اقض ما فات کما فات بگوئیم همین جامع واجب هست قضاء بشود، یعنی جامع بین تمام و قصر، بعد توجیه دیگری کردند که گفتند ملتزم می شویم زیاده رکعت ثالثه و رابعه در حق مسافر جاهل به حکم مانعیت و مبطلیت ندارد.

به نظر ما ولو اصل مدعای آقای خوئی که لازمه اجزاء تمام فی موضع القصر این است که جامع واجب باشد، اصل این مدعا درست نبود کما سیأتی توضیحه، و لکن این تالی فاسدی هم که ایشان مطرح کرد و بخاطر این تالی فاسد بر گشت از آن نظر، این هم درست نیست، چون ممکن است ملتزم بشویم جامع بین تمام فی حال الجهل بوجوب القصر و نماز قصر واجب است بر این مسافر جاهل به حکم، بعد که نماز از او فوت می شود اگر این عالم به حکم شده دیگر نمی تواند آن التمام فی حال الجهل را الآن انجام بدهد، الآن اگر بخواهد نماز بخواند به عنوان نماز قضاء چون عالم شده به وجوب قصر در سفر می شود التمام فی حال العلم بوجوب القصر، اینکه عدل واجب نبود، عدل واجب التمام فی حال الجهل بود، شما در جائی که مسافر در اول وقت در اثناء وقت به وطنش بر می گردد کشف کردید تخییر را بین دو فرض طولی، القصر فی السفر او التملام فی الحضر، این روشن است، اما اینجا دلیلتان بر اجزاء این است که گفت اگر جاهل به وجوب قصر بود نماز تمام خواند فلا اعادة علیه، اگر کشف بکند از وجوب جامع خوب بیش از این کشف نمی کند که جامع بین تمام فی حال الجهل بوجوب القصر جامع بین این و بین قصر واجب تخییری است، و اگر بعد از وقت این مکلف ببیند اصل نماز از او فوت شده اگر جاهل به وجوب قصر است خلاف ضرورت فقه نیست کسی ملتزم بشود که نماز تمام بخواند قضاءا مجزی باشد، چون الآن هم جاهل به وجوب قصر است، اگر الآن عالم شده به وجوب قصر کما هو المفروض دیگر نمی توان آن حصه را که التمام فی حال الجهل هست اداء کند مجبور است برود آن حصه اخری را انتخاب کند که قصر است.

وانگهی ما دلیل نداریم که اقض ما فات کما فات، این یک جمله ای است که در کلات فقهاء مطرح شده، دلیل می گوید اگر درسفر نمازت فوت شد اقضه قصرا، اگر در حضر نمازت فوت شد اقضه تماما، کدام دلیل گفته اقض ما فات کما فات تا بعد بگوئیم اگر جامع واجب باشد در حق این مکلف جامع فوت شده اقض ما فات کما فات می گوید پس قضاء هم جامع بین قصر و تمام هست، این هیچ وجهی ندارد.

و لکن عرض کردیم اصل مطلب درست نیست، اجزاء اتمام فی موضع القصر کشف نمی کند از وجوب تخییری جامع بین قصر و تمام در حق جاهل به حکم، و ما ملتزمیم نظر مشهور نظر تمامی هست و جمع می کنیم بین استحقاق عقاب و بین اجزاء.

البته در این مثال اتمام فی موضع القصر این است، اما در مثال صوم فی السفر این را نمی گوئیم، در مثال صوم فی السفر وجهی ندارد استحقاق عقاب و مشهور هم بعید است ملتزم بشوند به استحقاق عقاب، چون در ماه رمضان سفر کرد جاهل بود به اینکه لا صوم فی السفر روزه گرفت، برای چی مستحق عقاب باشد؟ مگر حرمت صوم در سفر حرمت ذاتیه است؟ نه حرمت تشریعی است، و حرمت تشریعیه هم که از این آقا صادر نشده، چون این اقا جاهل بود فکر می کرد روزه بر او واجب است، دلیل نداریم بر اینکه این صوم فی السفر بجهالة مانع از استیفاء ملاک ملزم هست در قضاء صوم، اگر دلیل داشتیم حرفی نبود ولی دلیلی بر این مطلب نداریم، من صام فی السفر بجهالة لم یقضه، هنوز هم که این آقا تکلیف به قضاء ندارد که تا بگوئیم با این صومش تفویت کرد تکلیف به قضاء را، ولی در مثال اتمام فی موضع القصر بعید نیست ما ملتزم بشویم بما التزم به المشهور که جمع کرده اند بین استحقاق عقاب و اجزاء.

تخریحهایی بر این نظر مشهور هست که عمده آن چهار تخریج است:

تخریج اول: تخریجی است که صاحب کفایه مطرح کرده که ظاهر کلام ایشان این است که ما اصلا امری نداریم به نماز تمام در حق این جاهل به حکم، این جاهل به قصر مثل بقیه مسافرها مکلف بود به قصر فی السفر، و این هم تکلیف تعیینی بود، اما یک ملاکی هم در نماز تمام هست در این حال جهل به حکم، که این آقا اگر نماز تمام بخواند در حال جهل به حکم آن ملاک را در طبیعی نماز استیفاء می کند، و مانع می شود نماز تمام در حال جهل به حکم از استیفاء بقیه ملاک ملزم در نماز قصر، یعنی ملاک نماز مراتب دارد، همان ملاک ملزِم نماز، مرتبه تامه اش با نماز قصر استیفاء می شود، مرتبه ناقصه اش با نماز تمام استیفاء می شود در حال جهل به وجوب قصر، و لکن مانع هست استیفاء این ملاک ناقص با نماز تمام از یانکه ما تتمه ملاک ملزم را با تنماز قصر استیفاء کنیم، و لذا از یک طرف مستحق عقابیم ولو در داخل وقت عالم شدیم به وجوب قصر، می گویند لازم نیست نماز قصر بخوانید، شما مستحق عقابید بر تفویت بعض ملاک ملزم در نماز قصر، و لکن نماز تمامتان هم صحیح است چون اصل ملاک نماز را استیفاء کردید، اگر این مکلف عالم به حکم بود این نماز تمام استیفاء نمی کرد هیچ ملاکی را، چون جاهل به حکم است این نماز تمام فی موضع القصر استیفاء کرده اصل ملاک را و مرتبه ناقصه ملاک را.

ممکن است شما به صاحب کفایه قده اشکال کنید بگوئید پس این نماز تمام شد مفوت ملاک ملزم و مفوت غرض ملزم مولا، چه جوری می خواهد عبادت صحیحه بشود، این عمل مفوت ملاک ملزم محبوب مولاست؟ اگر محبوب مولا هست چطور هست چیزی که مفوت غرض ملزم مولاست، و اگر محبوب نیست پس چگونه عبادت صحیحه بشود؟

صاحب کفایه دو تا جواب می تواند بدهد:

یک جواب این است که بگوید آن دو رکعت اول نماز تمام استیفاء می کند اصل ملاک نماز را، آن دو رکعت اخیره مفوت تتمه ملاک ملزم نماز قصر است، ترکیب شد انضمامی، آن دو رکعت اول نماز تمام محبوب مولاست استیفاء اصل ملاک نماز را می کند، آن دو رکعت آخر مفوت ملاک ملزم نماز قصر است.

سوال:

جواب: ارتباطی که بحث ملاک است، ای کاش این مسافر رکعت سوم و چهارم را نمی آورد، حالا که آورد در عین حال این مبغوضی است که مانع از محبوبیت رکعت اول و دوم نیست، مبغوض است چون مفوت تتمه ملاک ملزم است در نماز قصر، ارتباطیت فرض این است که تابع امر است، ایشان منکر امر است می گوید امری نداریم به نماز تمام، بحث استیفاء ملاک است.

ممکن هم هست مرحوم آخوند جواب دومی هم بدهد، بگوید ما که در اصول گفته ایم ضد واجب مانع واجب نیست، شما ترک بکنید ازاله نجاست از مسجد را بروید نماز اول وقت بخوانید، مثل او می شود دیگر، ضد واجب است ولی مانع نیست از واجب، تنافر بین ضدین به معنای توقف احدهما علی عدم الآخر نیست، مثل تنافر نقیضین می شود، وجود و عدم یک شئ تنافر دارند با هم ولی هیچ وقت احدهما متوقف بر عدم دیگری نیست، هر تنافر بین شیئینی که به معنای تمانع بین اینها نیست که احدهما مانع عن الآخر، در بحث ضد این را گفتند دیگر، اینجا هم می گویند، مثل اینکه کسی نذر کرده نماز فریضه اش را به جماعت بخواند ولی نماز فریضه اش را فرادی می خواند، هم حنث نذر کرده عقاب می شود و هم نماز فرادایش صحیح است، مشکلی ندارد، می شود تضاد دیگه، و در بحث ضد گفتند که تضاد یعنی تنافر بین شیئین، نه اینکه مانعیت دارد احدهما عن الآخر.

در مقابل این فرمایش صاحب کفایه که به نظر ما فرمایش معقولی به نظر می رسد، اشکالاتی شده است:

آقای خوئی فرموده تضاد بین افعال منطقی و معقول است، قیام و قعود تضاد دارند، اما تضاد بین ملاک ها بدون تضاد بین افعال این کالمحال است و یکاد یلحق بانیاب الاغوال است، خوب یعنی چه وقتی من می توانم دو تا فعل را با هم انجام بدهم بگوئید بین این دو تا فعل تضاد نیست بین ملاک این دو فعل تضاد است، اگر من مسی توانم هم نماز تمام بخوانم و هم نماز قصر تضادی بینشان نیست یعنی چه بین ملاک این دو تضاد هست؟

اقول: این فرمایش آقای خوئی بلاوجه است، چرا می گوئید که یکاد یلحق بانیاب اغوال؟ میزبان نیاز دارد به آب، شما اگر به او آب شیرین خنک بدهید تشنگی اش برطرف می شود، به او آب شور ولرم هم بدهید باز هم تشنگی اش برطرف می شود، و دیگر جائی نمی ماند برای اینکه دو مرتبه بروید آ بخنک شیرین به او بدهید، دیگر او تشنکیش بر طرف شد با همان آب شور ولرم، اما چه تضادی است بین این دو فعل، می تواند هر دو آب را بخورد این مهمان، اما مگر بیمار است، خوب شتنه بود تشنگیش برطرف شد، برای چی معده خودش را پر از آب بکند، منتهی مولا به عبدش گفت اسق ضیفی الکریم ماءا باردا حلوا، این عبد رفت و سقی الضیف ماءا مالحا (ماء قم) غیر بارد، یا مولا به عبدش می گوید اطعم ضیفی طعاما محترما، بعد این عبد خسیسی می کند بجای اینکه برود برای این مهمان کباب برگ بگیرد می رود خورشت بادمجان می گیرد، این هم سیر می شود، حالا بعد از او بیائید جلویش برگ بگذارید می تواند بخورد ولی دیگر سیر شده دیگر، ملاک ملزم طعام محترم تفویت شد، ولی اصل ملاک اطعام که مهمان گرسنه نماند استیفاء شد، این در امور عرفیه، در امور تعبدیه که به طریق اولی می شود در او تصویر کرد که با اتیان به فعل اول دیگر زمینه ای برای استیفاء ملاک فعل دوم نماند.

پس به نظر ما این فرمایش صاحب کفایه معقول است، منتهی ممکن است بگوئیم خلاف ظاهر ادله است، چون در مثل صحیحه زراره تعبیر می کرد تمت صلاته، ممکن است کسی بگوبد تمت صلاته یعنی امتثال امر هست نه اینکه هیچ امری ندارد، استظهار این است که بالاخره این مکلف نماز فریضه دارد می خواند، نه اینکه یک فعل غیر واجبی مسقط واجب است، این بعید نیست بگوئیم خلاف ظاهر ادله است، ولی ثبوتا معقول است.

تخریج دوم: تخریجی است که کاشف الغطاء مطرح کرده در کشف الغطاء در بحث اتمام فی موضع القصر و امثال آن، فرموده امر ترتبی است، ملتزم می شویم که این نماز تمام در حق مسافر جاهل به وجوب قصر امر ترتبی دارد، به او می گویند صل قصرا، ان لم تصل قصرا فصل تماما.

چندین ایراد گرفته شده به این تخریج دوم:

ایراد اول ما عن المحقق الاصفهانی: ایشان فرموده که امر ترتبی به تمام شرطش چیست؟ شرطش یا باید ترک قصر در اول وقت باشد، یا ترک قصر تا آخر وقت باشد، یا فعل تمام باشد، شق رابع که ندارد، هر کدام از این سه احتمال باطل است.

اگر بگوئید شرط امر ترتبی به تمام ترک القصر فی اول الوقت است، این مسافر جاهل به حکم اول وقت نماز نخواند، شرط امر به تمام فعلی می شود، آنوقت هم به او می گویند صل قصرا و هم به او می گویند صل تماما، دو تا امر هر دو فعلی می شود، آنوقت لازمه اش این است که اگر این مسافر نماز قصر هم بخواند عقاب می شود که چرا آن نماز تمام را که امر ترتبی داشت نخواندی، این شخص جاهل به وجوب قصر اگر پنج دقیقه اول اذان ظهر نماز نخواند دیگر بیچاره شده، اگر بعدش اگر برود نمتاز قصر بخواند باز به او می گویند جهنم برای اینکه چرا نماز تمام نخواندی در کنار نماز قصر.

و اگر بگوئید شرط تمام ترک قصر در تمام وقت است، این با فتوای مشهور نمی سازد که می گویند اگر این جاهل به وجوب قصر اول اذان نماز تمام بخواند در اثناء وقت ملتفت هم بشود به وجوب قصر اعاده ندارد، و همینجور هم هست، مسافری که اصل وجوب قصر را در سفر نمی داند اطلاق دارد دلیلش، صحیحه زراره می گوید رجل اتمَّ فی السفر قال علیه السلام ان قرأت علیه آیة التقصیر و فسّرت له اعاد الصلاة و الا فلا یعید، حالا اختلاف هست که فسّرت له یعنی بگویند لاجناح به معنای وجوب است، یا فسّرت له یعنی بیایند شرائط وجوب قصر در سفر را هم برایش توضیح بدهند، که اگر این معنای دوم را بگوئیم آنوقت جاهل به خصوصیات وجوب قصر در سفر هم مشمول این روایت می شود، کما اینکه بعضی فتوا داده اند، مثل آقای صدر همین را می گویند که جاهل به خصوصیات وجوب قصر در سفر هم در داخل وقت هم عالم بشود اعاده نمی خواهد بکند، چون آیه تقصیر را کاملا برایش تقسیر نکرده اند، تفسیر آیه تقصیر تنها به این نیست که بگویند لاجناح أی لا یجب، بلکه باید بگویند مراد از سفر سیر ثمانیة فراسخ است با شرائط ویژه آن، این روایت اطلاق دارد دیگر، اعم از انکشاف خلاف در داخل وقت یا خارج وقت، پس نمی تواند شرط امر ترتبی به تمام ترک القصر الی آخر الوقت باشد، برای اینکه این بنده خدا ساعت سه بعد از ظهر عالم شد به وجوب قصر، می خواهد نماز قصر بخواند می گوئید لازم نیست همان نماز تمام اول وقت مجزی است فلا یعید، می گوید خیلی ممنون، می گویند بی زحمت یک چند روزی هم برو حبس مستحق عقاب هستی بر آن ترک قصر، می گویند ساعت سه بعد از ظهر است خوب بگذارید الآن نماز قصر بخوانم، می گویند فی الصیف ضیعت اللبن همان نماز تمام اول وقت که خواندی تفویت کردی آن ملاک ملزم نماز قصر را، پس نمی تواند شرط امر ترتبی به تمام ترک القصر الی آخر الوقت باشد.

اما اگر بگوئید شرط امر ترتبی اتیان به نماز تمام است اینکه می شود طلب الحاصل، اذا تأتی بصلاة التمام فأت بصلاة التمام.

اقول: این فرمایش محقق اصفهانی درست نیست که خواست تمام راهها را ببندد بر امر ترتبیِ به تمام، چون ما می گوئیم یک راه هست که او را نبستی، و آن این است که شرط امر به تمام ترک نماز قصری است که قبل از آن نماز تمام نخوانده باشی، القصر الذی لم یسبقه التمام فی حال الجهل بالحکم، می گویند آقای مسافر شما اگر نماز قصری که قبل از او نماز تمام در حال جهل نخوانده ای، این حصه از نماز قصر را ترک می کنی وظیفه ات نماز تمام است، این هیچ اشکالی ندارد، برای اینکه شما می گوئید کسی که اول وقت نماز تمام می خواند در اثناء وقت ملتفت می شود به وجوب قصر می گوئید دیگر فائده ندارد وجوب قصر، می گوئیم بله فائده ندارد، چون نماز قصری واجب است بر مسافر که لم یسبقه التمام فی حال الجهل، نماز قصر خاصی واجب است بر مسافر نه هر نماز قصری، مسافر شرط واجب است، شرط نماز قصر صحیح این است که قبل از آن نماز تمام در حال جهل نخوانده باشد، خوب این آقا اگر الآن که ساعت سه است عالم شده به وجوب قصر نماز قصر بخواند فائده ندارد، چون شرطش عدم سبق تمام فی حال الجهل است، شرطش را نمی تواند تحصیل کند.

و این شرط مستلزم طلب الحاصل نیست، برای اینکه ممکن است کسی نه نماز قصر بخواند نه نماز تمام، در این صورت شرط امر ترتبی فراهم است، اگر این مسافر جاهل به وجوب قصر نماز تمام نخواند نماز قصر هم نخواند، مثل بی نمازها، هیچ وقت نماز نمی خواند امروز هم نخواند، جاهل به حکم هم هست، خوب این امر ترتبی به تما فعلی است دیگر، چون شرطش چیست؟ شرطش ترک قصر خاص هست، خوب این هم نماز قصر عام و خاص همه را ترک کرده است، شرطش حاصل است دیگر، طلب الحاصل نیست که، اذا لم تأت بالقصر الذی لم یسبقه التمام فی حال الجهل فأت بالتمام، این آقایی که جاهل به حکم است نماز قصر هم تا آخر نمی خواند نماز تمام هم نمی خواند خوب ترک کرده قصری که لم یسبقه التمام فی حال الجهل، امر ترتبی به نماز تمام دارد و طلب الحاصل هم نیست، و لذا هیچ کدام از این اشکالها وارد نیست.

سؤال:

جواب: شرط متأخر است، ترک القصر غیر المسبوق بالتمام شرط متأخر است که نماز تمام از اول وقت وجوب پیدا کند.

ایراد دوم به امر ترتبی ما عن السید الخوئی، فرموده اند خوب شما باید ملتزم بشوید به تعدد عقاب برای این مسافری که نماز قصر نخواند و نماز تمام هم نخواند و جاهل به وجوب قصر بود، باید بگوئید امر به قصر را عصیان کرد یک عقاب، امرترتبی به تمام هم فعلی شد او را هم ترک کرد و عصیان کرد عقاب دوم، این قابل التزام نیست، برای اینکه این مسافر جاهل به حکم اسوأ حالا می شود از مسافر عالم به حکم، مسافر عالم به وجوب قصر که او هم بی دین است ولیی باسواد بی دین است، می داند نماز قصر واجب است نماز نمی خواند او یک عقاب می شود، اما این مسافر جاهل به وجوب قصر می بیند بیست ضربه شلاق به آن آقا زدند و گفتند بفرما برو بهشت، ولی به این مسافر جاهل به وجوب قصر می گویند منتظر باشد ملائکه عذاب بعدی بیایند بیست شربه شلاق دیگر هم می خواهند به تو بزنند چون تو امر ترتبی به تمام را هم عصیان کردی.

جالب این است که این آقا روزهای دیگر هم که نماز نمی خواند در سفرش برای همه آنها یک عقاب می شود، گناه کرده که رفته سفر و جاهل به وجوب قصر بوده، خوب اگر بی نمازی است این یک عمر بی نماز بود دوستش هم بی نماز بود که عالم به حکم بود، دوستش را یک عقاب می کنید، این آقا را هم بخاطر نمازهای دیگری که در حضر نخوانده یک عقاب می کنید برای هر ترک نمازی، ولی امروز دو تا عقاب، این قابل التزام نیست، تأمل بفرمائید جواب این اشکال ان شاء الله فردا.